

جمشید مظاهری (سروشیار)

مربی گروه زبان و ادبیات فارسی

ملاحظات در باب زندگی و آثار ابوالعلاء

(ترجمه مقاله‌ی از شادروان عباس اقبال آشتیانی)

* در سال ۱۳۶۳ هجری قمری، فرهنگستان سوریه (المجمع العلمی العربی) بر آن شد که از تاریخ دو شنبه هشتم شوال این سال (= سوم مهرماه ۱۳۲۳ و ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۴) «تایک هفته‌جشنی در بلاد مختلفه سوریه به یاد گذشتن هزار سال بر تاریخ تولد ابوالعلاء معری برپا کند و با ایراد محاضرات و نوشتن مقالات و انتشار کتب و رسایل، ذکرا این شاعر حکیم را که مایه افتخار سرزمین شام است، تجدید نماید. به همین نیت مجمع مزبور از میان اعضای خود پنج تن را برای اداره این کار و تهیه مقدمات جشن یا به اصطلاح عرب «مهرجان» برگزید... این هیأت به تمام ممالک عربی زبان... دعوتنامه‌هایی بنام یک عده از مشاهیر شعرا و ادبا فرستادند و بیش تر قصدشان نیز این بود که تنها عربی زبانان... در این جشن‌ها شرکت کنند به همین نظر، از فضلاء سایر ممالک دعوتی بعمل نیامد، تنها... مارسه (۱) از مستشرقین بسیار مشهور فرانسه و... آلفرد گیوم (۲) از مستشرقین انگلیسی* «و شادروان عباس اقبال آشتیانی از دانشمندان ایران را - که سال‌ها

پیش از بر گذاری این احتفال عضویت مجمع علمی عربی دمشق را داشت - «بجهاتی خاص»^۱ دعوت نمودند .

مرحوم اقبال ، خطابه‌یی محققانه و موجز به زبان فرانسوی در باب زندگی ابوالعلاء و آثار وی فراهم آورده بود که به علت تأخیر حضور در جشن توفیق خواندن نیافت . این خطابه در همان زمان به خواهش استاد فقید ، توسط مرحوم محمد اسعد طلّس (۳)، دوست وی، به عربی ترجمه گردید و در مجموعه خطابه های هزاره ابوالعلاء (المهرجان الالفی لابی العلاء المعری) که سالی پس از بر گذاری جشن از جانب مجمع علمی عربی دمشق انتشار یافت ، بچاپ آمد .

اینک شما و ترجمه گونه‌یی از ترجمه عربی (۴) مقاله زنده یاد اقبال که به یاد کار هشتادمین سال تولد وی انتشار می‌یابد .

« مترجم »

* * *

یکی از شعرای ایران در بختیاری شاعران از پس مرگ، می گوید :

چو صاحب سخن زنده باشد ، سخن او به تازگی به تازگی همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه در لفظ او با معانی یکی را سخن در معانی بود
زهی حالت خوب صاحب سخن که مرگش به از زندگی بود (۵)
بی تردید ، این گوینده از حالت بسیاری از معاصران خویش که از سر رشک و تنگ
نظری شعر و هنر وی را قدر نهداند ، متألم است ، همچنان که بسیاری از پیشینیان ،
هنر شاعران و نوابغ دیگر را ارج نشناخته‌اند .

ابوالعلاء یکی از آن شاعرانی است که از معاصران خویش آن دیدند که این
شاعر دید. اینان بر هنر و نبوغ وی تاختن آوردند، در زندگی نفس را بر او تنگ گرفتند
و نگذاشتند وی به صورت راستین خویش چهره نماید. ابوالعلاء با اسلوب شعری خاص

و اندیشه گستاخ خویش، هیچ به شاعران متقدم نمى مانست، ازین روشکفت نبود اگر مردمان از تعصب و حسد در او تند بنگرند و بدو بتازند و دشنامش دهند و نفرینش کنند و کافرش خوانند .

وى این نامردمى ها را از معاصران دید ورنجید و از اجتماعشان دلگیر شد و حقیرشان شمرد و در «محبس» خویش پارساوش از تو گرفت و تأملات خود را بعمدا با الفاظى غامض و شیوهی مبهم به تعبیر آورد تا نااهلان را بر مذهب و افکار او وقوف نیفتد. برغم این از وای شدید، ابوالعلاء، در ایام حیات آوازه یی بلند یافت که البته بحق سزاوار آن بود، ازیرا که مقام وی برای شناخته آمدن نزد مسلمانان اکناف عالم نیازمند گذشت روزگاران نبود .

آنان که ابوالعلاء را به روزگار حیاتش قدر دانستند بسیارند، همچنان که بی شمارند عالمانی که در انتساب بدو و استفادۀ از وی فخر ورزیده اند، نیز شاهان و امیرانی که دوستانش شرف یافتن به دیدار او بوده اند، فراوانند .

مرا با تنک مایگی آن توانایی نیست که در این انجمن که مجمع دانشمندان شرق و عالمان شرق شناس است، در این باب، سخن دراز کنم؛ آنچه قصد بیان آن را دارم ملاحظاتى است درباره زندگى ابوالعلاء و امیدمى و رزم که در این بحث از ابهاماتی پرده برگیرم .

علی رغم گوشه نشینی ابوالعلاء در معرۀ النعمان، هنوز نیم قرن از مرگ او نگذشته بود که آوازه شهرتش در اقصی حدود خراسان و ماوراءالنهر در افتاده بود. از سفر کوتاه او به بغداد که بگذریم وی مسافرتی به سرزمین های آن سوتر شرق اسلامی ننموده است ولیك این مانع از آن نیامده که هموطنان من، ایرانیان، از

هر سو برای استفاده از محضرش به بغداد - در مدت کوتاه اقامت وی - نشتا بند و یا بسیاری از آنان به قصد تلمذ در خانه اش رنج راه معرّة النعمان را بر خویش هموار نمایند. مایه مباهات است این که ناشر آثار و کتب ابوالعلاء - چه در حیات او و چه پس از آن - در شرق اسلامی، ایرانیان بوده اند. نیز خوب است به ملاحظه آوریم که اینان در نشر آثار شیخ بر همگان پیشی داشته اند. نخستین ادیب ایرانی که از ابوالعلاء سخن گفته است - تا آنجا که من میدانم - ابو منصور ثعالبی است در کتاب تممة الیتیمه که من آن را در تهران به طبع آورده ام [رک: ج ۱ / ۹]. این کتاب در سالهای میان ۴۰۴ و ۴۰۷ هجری یعنی چهل یا چهل و پنج سال پیش از مرگ ابوالعلاء تألیف یافته است. ثعالبی فصلی به شرح حال شیخ تخصیص داده و بعضی اشعار او را یاد نموده است. وی میگوید: «ابوالحسن دلفی مصیصی شاعر - که سی سالی است با او آشنایم - مرا حدیث کرد که به معرّة النعمان شکفتی یا قتم: کوری شاعر و ظریف دیدم که شطرنج و نرد می باخت و در هر فنی از جد و هزل درمی آمد و کنیه ابوالعلاء داشت. شنیدم او را که می گفت: من خدای را بر کوری سپاس میدارم همچنانکه دیگران وی را بر بینایی شعر می گویند. او به جای من نیکوی کرد، ازیرا که مرا از دیدار گران - جانان دشمن روی کفایت نمود. روزی به مجلس وی حاضر بودم و او پاسخ نامه بزرگی را چنین املاء می کرد:

وافی الکتاب فاوجب الشکرا	فضمته ولثمته عشرا
و فضضته و قرأته فاذا	اجلی کتاب فی الوری یقرا
فمحاہ دمی من تحدده	شوقاً الیک فلم یدع سطرأ

من این ابیات را نیک یاد گرفتم و در نامه های خویش به دوستان، فراوان درج

ياقوت در معجم الادبى خود [ج ۱/ ۱۷۳-۱۷۲] مطالب ثعالبى را باختصار

نقل کرده و بر آن افزوده است: «گفت اين اشعار را از خویش برای من خواند:

لست ادرى ولا المنجم يدرى	ما يريد القضاء بالانسان
غير انى اقول قول محق	قديرى الغيب فيه مثل العيان
ان من كان محسنا قابلته	بجميل عواقب الاحسان»

اگر عبارت ياقوت را با عبارت تمة اليتيمه در مقابله آريم، درمى باييم قطعه يى

را که ياقوت بنام ابو العلاء آورده، از وی نيست بل از محسن بن عمر و بن معلى است که

ثعالبى سرگذشت وی را در «تمه» بلافاصله پس از ابو العلاء ياد کرده است و راوى

اين قطعه بنا بر قول ثعالبى، ابو يعلى بصرى است نه ابو الحسن دلفى، آنچنان که ياقوت

پنداشته است. توضيح آن که نسخه يى از «تمه» که صاحب معجم الادبى بدان مراجعه

نموده، ناقص بوده و پاره يى سقطها داشته و از اين رو وی بين شعرا ابو العلاء و شعر

محسن خلط کرده است. من دانشمندان را بر اين خطاى ياقوت آگاهى ميدهم و اميد

مى ورزم گفته وى را با صلاح آرند تا در دامى که او فر و افتاده، در نيفتند. (۶)

پس از ثعالبى، ناصر خسرو داعى باطنى مذهب و شاعر مشهور ايرانى از ابو العلاء

ياد کرده است. وى در پانزدهم رجب سال ۴۳۸- يازده سال پيش از مرگ ابو العلاء

در معرفت النعمان بوده و در سفر نامه خویش اخبارى مهم از شيخ معره بدست داده است.

چون مطالب ناصر در تحقيقات بسيارى از شرق شناسان و علمای مشرق مورد استفاده

واقع شده، لذا من تطويل در اين باب را روا نمى دارم. چون پژوهش در شناخت

ايرانيانى را که به ترجمه احوال ابو العلاء و نشر آثار او اهتمام ورزيده اند ادامه دهيم،

به دانشمند بزرگ ابوزكريا بن خطيب تبريزى (۵۰۲-۴۲۱) مى رسيم که براى دیدار

حکيم، پياده از تبريز به معره شتافت. وى در اين هنگام گرچه عمرى حدود ۱۷ سال

داشت ولیک در ادب او را منزلتی والا بود. مدت استفاده خطیب از محضر شیخ پیش از یک سال - یا حداکثر دو سال - طول نکشید و همین کوتاهی زمان تلمذ است که حمله صاحب «التنویر» را بر کتاب «ضوء السقط» (۷) وی توجیه می نماید، آنجا که در باره این کتاب می گوید: «... وافی به مقصود و دال به غرض مطلوب نیست ازیرا که در رسیدن بدانچه تبیین و ایضاحش واجب بوده، قاصر آمده و بر اشاراتی در مواضع معدود - نه آنچنان که از مشکلی پرده بر گیرد یا در مندی را دوا کند - اقتصار ورزیده است. شارح در این کتاب به شرح الفاظ و تفسیر واژه های دشوار پرداخته است، ولیک در آنچه نقل نموده، توفیق اتقان نیافته و در آنچه به فحص آورده و آن را اصلی نهاده طریق صواب نبوییده است. پس چون «ضوء» وی نه روشنگر معنی است و نه آگاه کننده بر آنچه از تبیین فحوی مراد است...» (چاپ مصر، سال ۱۳۲۴، ص ۵). در باب صاحب تنویر عن قریب بتفصیل سخن خواهیم گفت.

مؤلف ایرانی دیگری که از ابوالعلاء سخن گفته و اشعار بسیاری از کزیده سخنان او نقل کرده، باخرزی صاحب کتاب «دمیه القصر» است که به سال ۴۶۴ - یعنی یازده سال پس از مرگ ابوالعلاء - تألیف یافته است. راوی اخبار باخرزی، ابو عثمان صابونی است که با شاعر در معرفه النعمان دیدار نموده است.

بعد از انتشار کتاب ضوء السقط در عالم اسلام، به بسیاری از شارحان ایرانی بازمی خوریم که من در این فرصت کوتاه نمی توانم از شروح آنان سخن گویم، لیکن علاقه مندم که در باب یکی از آنان یعنی صاحب التنویر که تا روزگار ما شناخت مانده است، تطویلی دهم:

تألیف این شرح ارزمند در محرم سال ۵۴۱ پایان گرفت و نخستین بار آن را

به سال ۱۲۷۶ در تبریز به چاپ سنگی آوردند ، سپس در قاهره بارها به طبع رسید . صاحب معجم المطبوعات العربیه و فهرست نگار دارالکتب المصریه، نویسنده این شرح را ابویعقوب یوسف بن طاهر النحوی یاد نموده اند و لیک چیزی از اخبار این « ابن طاهر » و ماخذی که در ایراد این قول بر آن اعتماد کرده اند، بدست نمی دهند. کلمه [نحوی] در قول ایشان بوضوح تحریف کلمه [خویی] است ، چه مؤلف از مردم خوی بوده است که شهری است در شمال غربی آذربایجان ایران و هنوز آبادان است .

سمعی در کتاب « الانساب » در نسبت [الخویی] آورده است که : « از منسوبان خوی - یکی از شهرهای آذربایجان - صاحب ما ابویعقوب یوسف بن محمد (کذا؟) این بحتم تحریف کلمه طاهر است) بن خویی است که به طوس ساکن بود و شغل نیابت قضا داشت و مردی نیکو سیرت و فاضل بود و من به نوقان به روایت وی اشعاری بنوشتم » [کتاب الانساب ، ورقه ۲۱۲ ب] و یا قوت حموی در معجم البلدان [۵۰۱ / ۲] در ماده خوی آورده است : « ابویعقوب یوسف بن طاهر بن یوسف بن - حسن خویی ادیب ، از مردم خوی ، ادیبی فاضل و فقیهی بارع و مردی نیک سیرت و رفیق طبع و ملیح شعر و نیکو نظم بود . اجازتی جهت ابوسعد نوشت ، ساکن نوقان طوس بود و در آن سامان نیابت قضا داشت و در این شغل ستوده بود . او را تصانیفی است که از آن جمله است رساله « تنزیه القرآن الشریف عن وصمة اللحن والتحریف » . ابوسعد گوید گمان من بر آنست که وی در واقعه غز به سال ۵۴۹ - یا اندکی پیش از این تاریخ - در طوس بقتل آمده باشد . چون عبارت یا قوت را در باب ابویعقوب با عبارت سمعی مقایسه کنیم ، درمی یابیم که آنچه را ، وی از سمعی نقل نموده

است یا از نسخه کاملی از کتاب انساب برگرفته که به ما نرسیده است و یا مطلب از کتاب دیگری از سمعی است.

آنچه گفتنی است اینست که از آثار ابویعقوب کتاب دیگری نیز برای ما بازمانده است و آن مجموعه‌یی است از امثال تازی با عنوان «فرائد الخرائد» از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۳۹۶۸ موجود است. در مقدمه این مجموع نام مؤلف همچنین، یوسف بن طاهر خوبی است.

حاجی خلیفه در باب این کتاب می‌گوید: «فرائد الخرائد» در امثال و حکم از ابویعقوب یوسف بن طاهر خوبی است که از تألیف آن به سال ۵۳۳ فراغت یافته است. . . . در آغاز کتاب آمده است که ابوالفضل احمد بن محمد میدانی، استاد مؤلف کتابی تألیف کرده است لیکن در آن سخن به دراز کشیده است و وی (ابویعقوب) در کتاب خویش به ذکر امثالی که فرو گذاشته آمده، پرداخته و تألیف خود را بر ترتیب حروف بنیاد کرده و در آن ابیات سایر و حکم درج نموده است.

چنان بر می‌آید که حاجی خلیفه کتاب تنویر را می‌شناخته، همچنان که ابویعقوب خوبی مؤلف فرائد را می‌شناخته است، ولیکن کتاب تنویر را به وی منسوب نداشته، زیرا که در صدر تنویر نام مؤلف مذکور نیست.

تردید نیست که مؤلف تنویر همان مؤلف کتاب فرائد است که حاجی - خلیفه از او یاد کرده است، همچنان که شك نیست در این که مؤلف تنویر همان مردی است که یاقوت و سمعی به ترجمه احوال او پرداخته اند. چنان که ازین پیش ملاحظه شد، یاقوت و سمعی کتاب تنویر را در شمار مؤلفات ابویعقوب خوبی ذکر نموده‌اند، ولیک از مقدمه تنویر درمی‌یابیم که مؤلف علاوه بر ادب، در علوم دینی

وعقاید و طب نیز تواناست و درخراسان می زیسته است و منعی نیست که در طوس
 نایب قاضی بوده و کتابی دینی به نام تنزیه القرآن پرداخته باشد [رك : بروکلیمان
 ۲۸۹/۱ ذیل ۳/۴۵ و ۵۰۷].

خلاصه آنچه گذشت :

اولا : مؤلف کتاب تنویر ابویعقوب بن طاهر بن یوسف بن حسن خویی از مردم
 خوی آذربایجان است .

ثانیاً : وی شاعر و محدث و ادیب و فقیه بوده و در طوس می زیسته و شغل نیابت
 قضا داشته است .

ثالثاً : شاگرد ابوالفضل میدانی صاحب مجمع الامثال بوده است و سمعانی
 صاحب انساب از کسانی است که از وی اجازت داشته اند .

رابعاً : کتاب فرائد الخرائد را به سال ۵۳۲ تألیف نموده تا کتاب استاد خویش
 را مرتب داشته و تکمیل کرده باشد. نیز کتاب « تنزیه القرآن الشریف عن وصمة اللحن
 و التخریف » را تألیف نموده است .

خامساً : تألیف کتاب « تنویر سقط الزند » در محرم سال ۵۴۱ درخراسان پایان
 گرفته و مؤلف را غزان در اوایل سال ۵۴۸ یا اوایل ۵۴۹ در طوس به قتل آورده اند
 و این پس از استیلای آنان برخراسان و اسیر کردن سلطان سنجر بوده است. (۸)

از شگفتیه‌هاست که صدرالافاضل قاسم بن حسین خوارزمی (۵۵۵-۶۱۷) - یکی
 دیگر از شارحان سقط الزند - مؤلف « ضرام السقط » که تألیف خویش را در سال ۵۹۷
 - یعنی ۴۶ سال پس از تألیف تنویر - پایان آورده است نیز در سال ۶۱۷ در خوارزم بدست

تاتار بقتل آمد !

صدرالافاضل درضرام السقط (چاپ تبریز، ۱۲۷۶، درهامش کتاب تنویر) به شارحان پیش از خود اشارت می کند و ابن خطیب تبریزی را صاحب تنویر می پندارد و بروی و صاحب شرحی دیگر به نام «ایضاح» - که مؤلف آنرا نمی شناسیم - سخت می تازد.

سروران دانشمند!

از این که در بحث خویش مطلبی ارزمند ارائه ننمودم پوزش می طلبم. علاقه داشتم در باب مناسبات خیام و ابوالعلاء در این مجلس سخن گویم، چه، این دو در مواضع کثیر همانندند ولیک تنگی وقت و تنگ مایگی مرا از این کار بازداشت. دیگر بار معذرت می جویم. والسلام علیکم ورحمة الله.

* * *

حواشی مترجم

* آنچه در گیومه نهاده آمده مأخوذ از گزارش مشروحی است که شادروان اقبال پس از بازگشت از جشن ابوالعلاء در مجله یادگار (سال اول، شماره ۳، ص ۱۲ - ۱) بچاپ آورده است.

۱ - ویلیام مارسه w. Marçais (۱۸۷۴ - ۱۹۵۶) از متخصصان مشهور لهجه های عربی شمال آفریقا بود و سال ها در الجزایر و مراکش و تونس و فرانسه به تحقیق و تدریس زبان عربی و فرهنگ اسلامی اشتغال داشت.

۲ - آلفرد گیوم A. Gullaume (۱۸۸۸ - ۱۹۶۵)، وی بیش تر در زمینه تأثیر آراء یهودی و مسیحی در تشریح اسلامی و مسایل کلامی تحقیق می نمود و در مجمع علمی سوریه و عراق عضویت داشت.

۳ - دکتر محمد اسعد طلس از رجال سیاست و ادب سوریه بود. مرگ وی به سال ۱۹۵۹ در سنی قریب ۵۰ سال روی نمود. از جمله آثارستایش انگیز طلس، تصحیح کتاب

« اثنييه على حدوث التصحيح » حمزة اصفهاني است که در سال ۱۹۶۸ توسط مجمع علمى سوریه به چاپ رسیده است .

۴ - ظاهراً اصل فرانسوی این خطابه در مجموعه آثاری از اقبال که متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است ، موجود نیست ، از این رو در دو مقاله ممتع جناب ایرج افشار در باب آثار موجود استاد (مقدمه تاریخ مغول ، چاپ سوم ، ص شش تا شانزده و مجموعه کمینه ص ۲۰۹ - ۲۱۵) ذکرى از آن نرفته است .

۵ - این قطعه از جمال الدین محمد بن نصیر است . (رک: لباب الالباب ، چاپ لیدن ، ج اول ، ص ۱۲۰) . در ترجمه عربی مقاله مرحوم اقبال ، مضمون شعر - بدون اشاره به گوینده - به نثر ادا شده است .

۶ - بدین خطای یاقوت ، روانشاد اقبال ده سال پیش از برگذاری هزاره معری ، در مقدمه خویش بر تئمه الیتیمه نیز اشارت کرده است (ج اول ، ص ۷) . در کتاب « تعریف القدمات بابی العلاء » که به اهتمام چند تن از ادیبان مصر زیر نظر مرحوم طه حسین فراهم آمده و مقارن با برگذاری جشن ابوالعلاء انتشار یافته ، هم از این خلط و اشتباه یاقوت بدون اشاره به تدقیق اقبال - سخن رفته است (تعریف القدمات ، ص ۸۰) ؛ و فقیر بعید می داند که این حضرات ، مقدمه تئمه الیتیمه را - که یکی از مأخذ آنان در تألیف کتاب خویش بوده است - ندیده باشند .

۷ - ضواء السقط از تألیفات تبریزی نیست ، بل شرحی است از خود ابوالعلاء در توضیح پاره‌ی از آیات سقط الزند که به التماس ابو عبد الله اصفهانی - یکی از شاگردان خویش - تقریر نموده است ، این شرح چون وافی به مقصود نبود ، توسط تبریزی با توضیحات و تفصیلاتی مزج گردید و به نام شرح خطیب مشهور شد (رک: شروح سقط الزند ، القسم الاول ، ص ج و ص ۵ - ۴) . شاید بدین اعتبار که ضواء السقط سرمایه کار تبریزی در تدوین شرح وی بوده ، استاد فقید کتاب او را بدین نام بازخوانده است ؟

۸ - آنچه شادروان اقبال در تعیین مؤلف التئور و تحقیق احوال او آورده است ، در کتاب « شروح سقط الزند » (القسم الاول ، ص و) نیز - که یکسال پس از برگذاری هزاره ابوالعلاء ، انتشار یافته است - دیده می شود . مصححان این مجموع که همان مؤلفان کتساب « تعریف القدمات بابی العلاء » هستند ، تحقیق این نکته را نیز به نام خویش قلم داده اند !